

## هرمنوتیک اسکینری و سیاست‌ورزی دینی: بازخوانی کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی

سید آصف کاظمی<sup>۱</sup> / عبدالرضا ازهری<sup>۲</sup>

### چکیده

این پژوهش با استفاده از رهیافت کوئنتین اسکینر، گفتار سیاسی آیت‌الله سیستانی پس از سقوط صدام را نه به‌عنوان بازتاب نظریه‌ای ثابت، بلکه به‌مثابه کنش‌های گفتاری واکنشی و زمینه‌مند تحلیل می‌کند. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل بیانه‌ها، فتاوا و مواضع علنی وی است. یافته‌ها نشان می‌دهد منطق این مداخلات، یک «عقلانیت عملی و موقعیتی» بوده که با هدف مدیریت بحران‌های گذار سیاسی و جلوگیری از فروپاشی عراق طراحی شده است. اهدافی مانند مهار خشونت فرقه‌ای، تضمین مشارکت عمومی در فرآیندهای سیاسی و جهت‌دهی هنجاری به روند دولت‌سازی، در کانون این کنش‌ها قرار داشته‌اند و مفاهیم کلیدی مانند «اراده‌الأمه» نه به‌عنوان نیت ازپیش تعیین شده، بلکه به‌عنوان برساخته‌های تحلیلی برای تبیین پیامدهای کنش‌های گفتاری ایشان فهمیده می‌شوند و نشان می‌دهد چگونه مرجعیت، با حفظ استقلال و خودداری از تصدی مستقیم قدرت، از طریق نفوذ هنجاری و ایفای نقش واسطه و جهت‌دهنده، امکان هم‌زیستی نهاد دین با نظم دموکراتیک را فراهم کرده است.

**واژگان کلیدی:** مرجعیت نجف، آیت‌الله سیستانی، وحدت، هرمنوتیک قصدگرا، دولت

مدنی.

<sup>۱</sup> دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی و همکار پژوهشی پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، syedasef\_kazemi@miu.ac.ir

<sup>۲</sup> دانش پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، گروه تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، پاکستان. رایانامه: abdolreza\_azhari@miu.ac.ir

## مقدمه

تحولات سیاسی عراق پس از سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳، مرجعیت شیعه را به یکی از مهم‌ترین کنشگران عرصه عمومی این کشور بدل ساخت. در شرایط فقدان دولت کارآمد، اشغال خارجی، گسترش خشونت‌های فرقه‌ای و بحران مشروعیت سیاسی، نقش مرجعیت نجف - و در رأس آن آیت‌الله سید علی حسینی سیستانی - به گونه‌ای بی‌سابقه در فرآیند گذار سیاسی و دولت‌سازی برجسته شد. این نقش‌آفرینی، از حمایت از تدوین قانون اساسی و تأکید بر انتخابات تا پرهیز آگاهانه از تصدی مستقیم قدرت سیاسی، توجه پژوهشگران متعددی را به خود جلب کرده است (کاظمی، ۱۳۹۵: ۶۵).

بخش قابل توجهی از ادبیات پژوهش کوشیده است این سیاست‌ورزی را در قالب «اندیشه سیاسی» آیت‌الله سیستانی بازسازی کند و آن را ذیل یک چارچوب نظری منسجم توضیح دهد. در این میان، نظریه «اراده‌الأمه» به عنوان کلیدواژه‌ای محوری برای تبیین مواضع ایشان مطرح شده و غالباً در پیوند با بازخوانی اندیشه میرزای نائینی و سنت مشروطه‌خواهی نجف تحلیل می‌شود. این رویکرد، سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را به مثابه الگویی میانه میان دولت دینی و دولت سکولار معرفی می‌کند که با نظم دموکراتیک معاصر سازگار است (حاجی‌یوسفی و عارف‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۹).

با وجود اهمیت این خوانش‌ها، پرسش بنیادینی که کمتر به‌طور روشمند مورد توجه قرار گرفته، ناظر به امکان و مشروعیت نظریه‌سازی از سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی است. آیا می‌توان مجموعه‌ای از فتاوا، بیانیه‌ها و مواضع موقعیتی را به‌عنوان اجزای یک نظریه سیاسی منسجم تلقی کرد؟ یا آنکه این انسجام، بیش از آنکه محصول قصد کنشگر باشد، حاصل بازسازی پسینی پژوهشگران است؟ طرح این پرسش مستلزم بازاندیشی در روش‌شناسی تحلیل اندیشه سیاسی مرجعیت شیعه است.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رهیافت هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکیرنر، می‌کوشد از چارچوب‌های نظریه‌محور فاصله گرفته و سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را به مثابه مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری زمینه‌مند تحلیل کند. مطابق این رویکرد، گفتارهای سیاسی نه صرفاً حامل گزاره‌های نظری، بلکه کنش‌هایی‌اند که در پاسخ به مسائل خاص تاریخی و با اهداف معین انجام می‌شوند. بر این اساس، فهم مواضع آیت‌الله سیستانی تنها در پیوند با زمینه سیاسی عراق پس از ۲۰۰۳ و قصد کنشگر از مداخله در آن زمینه ممکن می‌شود.

هدف اصلی مقاله آن است که با اتخاذ این رهیافت، نشان دهد چگونه تمرکز افراطی بر بازسازی نظریه، می‌تواند به نادیده‌گرفتن منطق عملی و زمینه‌مند سیاست‌ورزی مرجعیت بینجامد. نوآوری اصلی این پژوهش در تغییر سطح تحلیل از بازسازی نظریه به تحلیل کنش سیاسی نهفته است. برخلاف بخش عمده ادبیات موجود که سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را در قالب یک نظریه سیاسی منسجم - به‌ویژه نظریه «اراده‌الأمه» - صورت‌بندی می‌کند، این مقاله با بهره‌گیری از رهیافت هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکینر، مداخلات مرجعیت نجف را به‌مثابه کنش‌های گفتاری زمینه‌مند و موقعیتی تحلیل می‌کند. این چرخش روش‌شناختی امکان آن را فراهم می‌سازد که سیاست‌ورزی مرجعیت شیعه نه بر اساس انسجام نظری پسینی، بلکه بر مبنای عقلانیت عملی، تاریخی و وابسته به زمینه کنش فهم شود. بدین‌سان، پژوهش حاضر افزون بر ارائه خوانشی بدیل از سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی، چارچوبی تحلیلی برای مطالعه کنشگری دینی در جوامع مسلمان پیشنهاد می‌کند که قابلیت به‌کارگیری در پژوهش‌های تطبیقی اندیشه سیاسی شیعه را نیز داراست.

### ادبیات پژوهش و نقد رویکرد نظریه‌محور

مطالعه سیاست‌ورزی و اندیشه سیاسی آیت‌الله سید علی حسینی سیستانی، به‌ویژه پس از تحولات عراق در سال ۲۰۰۳، به‌تدریج مورد توجه پژوهشگران حوزه علوم سیاسی، مطالعات شیعه و فقه سیاسی قرار گرفته است. با این حال، بررسی نظام‌مند ادبیات موجود نشان می‌دهد که این مطالعات از حیث رویکرد و سطح تحلیل، ناهمگون بوده و غالباً میان توصیف تاریخی، نظریه‌پردازی پسینی و تحلیل هنجاری در نوسان‌اند.

بخش نخست ادبیات پژوهش را آثاری تشکیل می‌دهد که با رویکردی توصیفی-تاریخی، به بررسی نقش مرجعیت شیعه و به‌ویژه آیت‌الله سیستانی در تحولات عراق پس از سقوط رژیم بعث پرداخته‌اند. این آثار عمدتاً بر ثبت وقایع، مواضع علنی مرجعیت، و تأثیر آن بر فرآیندهای سیاسی نظیر تدوین قانون اساسی، انتخابات و مهار خشونت‌های فرقه‌ای تمرکز دارند (الخفاف، ۲۰۰۷؛ Nasr, 2006; Cole, 2014). هرچند این مطالعات در مستندسازی نقش مرجعیت اهمیت بسزایی دارند، اما غالباً فاقد چارچوب روش‌شناختی منسجم برای تحلیل اندیشه سیاسی بوده و سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را بیشتر به‌عنوان واکنش‌هایی عملی و موردی توصیف می‌کنند. دسته دوم، پژوهش‌هایی هستند که کوشیده‌اند از خلال این مواضع و کنش‌ها، نوعی

چارچوب نظری یا الگوی مفهومی برای اندیشه سیاسی آیت‌الله سیستانی استخراج کنند. در این میان، مقاله عبدالوهاب فراتی با عنوان «آیت‌الله سیستانی و نظریه اراده‌الامه» جایگاهی محوری در ادبیات پژوهش دارد. فراتی با تمرکز بر مبانی فقهی و سنت فکری حوزه نجف، استدلال می‌کند که آیت‌الله سیستانی در کشاکش میان رویکرد احتیاط‌گرایی آیت‌الله خویی و نظریه ولایت‌محور امام خمینی، به بازخوانی اندیشه میرزای نائینی در «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» دست زده و آن را در قالب جمهوریت و نظم دموکراتیک معاصر بازسازی کرده است (فراتی، ۱۳۹۴). در این خوانش، نظریه «اراده‌الامه» به‌عنوان هسته مرکزی اندیشه سیاسی آیت‌الله سیستانی معرفی می‌شود.

افزون بر این، برخی پژوهشگران دیگر نیز با تأکید بر سنت مشروطه‌خواهی نجف و میراث فکری نائینی، تلاش کرده‌اند سیاست‌ورزی مرجعیت نجف را ذیل مفاهیمی چون دولت مدنی، قرارداد اجتماعی و محدودسازی قدرت دینی تحلیل کنند. در این میان می‌توان به آثار احمد کاتب درباره تطور فقه سیاسی شیعه، پژوهش‌های داوود فیرحی پیرامون نسبت فقه و دولت مدرن، و نیز نوشته‌های رسول جعفریان درباره سنت فکری حوزه نجف اشاره کرد (کاتب، ۱۳۸۴؛ فیرحی، ۱۳۹۲؛ جعفریان، ۱۳۹۶). همچنین برخی مطالعات عربی با تمرکز بر مرجعیت نجف، از جمله آثار قاسم قصیر و فالح عبدالجبار، کوشیده‌اند نقش مرجعیت را در چارچوب دولت‌سازی پسابحران در عراق تحلیل کنند (Abdul-Jabar, 2013; Qassir, 2011). این مطالعات، هرچند از منظر تاریخی و جامعه‌شناختی به غنای ادبیات پژوهش افزوده‌اند، اما تمرکز اصلی آن‌ها بر توصیف رفتار و نقش سیاسی مرجعیت نجف بوده است، یا بر بازسازی و صورت‌بندی مبانی فقهی اندیشه سیاسی آیت‌الله سیستانی در قالب یک نظریه سیاسی؛ از این رو، سطح تحلیل در این آثار عمدتاً نظری یا توصیفی باقی مانده و تحلیل سیاست‌ورزی مرجعیت به‌مثابه کنش سیاسی گفتاری زمینه‌مند در موقعیت تاریخی مشخص، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

افزون بر این، در برخی از این پژوهش‌ها، با مفروض گرفتن وجود یک نظریه سیاسی منسجم، نسبت این بازسازی‌ها با قصد کنشگر و منطوق موقعیتی مداخلات مرجعیت به‌طور انتقادی بررسی نشده و در نتیجه، خطر زمان‌پریشی مفهومی و تحمیل چارچوب‌های تحلیلی متأخر بر کنش‌های تاریخی همچنان در این ادبیات قابل مشاهده است. پرسش اساسی این است: آیا می‌توان مجموعه‌ای از مواضع موقعیتی و واکنش‌های عملی به بحران‌های سیاسی را به‌عنوان اجزای یک نظریه سیاسی منسجم تفسیر کرد؟ یا اینکه این انسجام، بیش از آنکه در قصد کنشگر ریشه

داشته باشد، محصول بازسازی تحلیلی پژوهشگران است؟ پژوهش حاضر با آگاهی از دستاوردهای این ادبیات، اما با فاصله‌گیری انتقادی از رویکرد نظریه‌محور، می‌کوشد از رهگذر هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکینر، سطح تحلیل را از «نظریه» به «کنش» منتقل کند. در این چارچوب، نظریه «اراده‌الامه» نه به‌عنوان قصد صریح آیت‌الله سیستانی، بلکه به‌مثابه یکی از صورت‌بندی‌های تحلیلی ممکن از پیامدهای کنش‌های گفتاری مرجعیت نجف مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد. بدین‌سان، مقاله حاضر تلاش دارد خلأ روش‌شناختی موجود در ادبیات پژوهش را با تمرکز بر منطق کنشی و زمینه‌مند سیاست‌ورزی مرجعیت شیعه پر کند.

### چارچوب نظری: هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکینر

تحلیل اندیشه سیاسی کنشگران دینی معاصر، به‌ویژه در جوامعی که دین و سیاست درهم‌تنیده‌اند، با چالش‌های روش‌شناختی متعددی مواجه است. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، تمایز میان «نظریه سیاسی» به‌معنای کلاسیک آن و «سیاست‌ورزی عملی» در قالب کنش‌های موقعیتی است. بسیاری از پژوهش‌ها در حوزه فقه سیاسی، با فرض وجود انسجام نظری پیشینی، مجموعه‌ای از مواضع و کنش‌های پراکنده را ذیل یک دستگاه نظری بازسازی می‌کنند؛ رویکردی که می‌تواند به تحمیل مفاهیم متأخر بر کنش‌های تاریخی و نادیده‌گرفتن منطق عملی کنشگر بینجامد.

در این پژوهش، برای پرهیز از این آسیب روش‌شناختی، از رهیافت هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکینر بهره گرفته شده است. اسکینر، به‌عنوان یکی از چهره‌های شاخص تاریخ اندیشه سیاسی، بر این نکته تأکید می‌کند که متون و گفتارهای سیاسی را نباید صرفاً به‌عنوان حامل گزاره‌های نظری یا بازتاب باورهای انتزاعی نویسنده در نظر گرفت، بلکه باید آن‌ها را به‌مثابه کنش‌های زبانی فهم کرد که در پاسخ به مسائل مشخص تاریخی و با اهداف معین صورت‌بندی شده‌اند. از این منظر، پرسش اصلی در تحلیل اندیشه سیاسی آن نیست که «متن چه می‌گوید»، بلکه آن است که «کنشگر با گفتن این سخن، چه کاری انجام می‌دهد».

اسکینر با نقد رویکردهای متن‌محور و ذات‌گرایانه در تاریخ اندیشه، خطر «زمان‌پریشی مفهومی» (anachronism) را گوشزد می‌کند؛ خطری که در آن، مفاهیم و نظریه‌های متأخر بر متون و کنش‌های پیشین تحمیل می‌شوند. به باور او، فهم معتبر اندیشه سیاسی تنها زمانی

ممکن است که گفتارها در چارچوب زبان، مسائل و منازعات زمانه خود تفسیر شوند. از این رو، تحلیل اندیشه سیاسی مستلزم بازسازی هم‌زمان سه عنصر اساسی است:

۱. زمینه تاریخی کنش: شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که کنش در آن صورت گرفته است.

۲. زبان و مفاهیم در دسترس کنشگر: واژگان، اصطلاحات و چارچوب‌های مفهومی که کنشگر برای بیان مواضع خود از آن‌ها استفاده می‌کند.

۳. قصد کنشگر از مداخله: اهدافی که کنشگر از طریق گفتار سیاسی خود دنبال می‌کند.

اسکینر استدلال می‌کند که نویسندگان متون سیاسی نه تنها در صدد انتقال اندیشه‌های خود هستند، بلکه می‌کوشند با گفتار خود بر مخاطبان تأثیر بگذارند، مواضع رقیب را به چالش بکشند، یا موقعیت خود را در میدان منازعه سیاسی تثبیت کنند. بنابراین، فهم متون سیاسی مستلزم کشف «قصد کنشگر» از تولید آن متن در بافت تاریخی خاص است.

بر مبنای این رهیافت، سیاست‌ورزی آیت‌الله سید علی حسینی سیستانی نه به‌عنوان تیلور یک نظریه سیاسی مدون، بلکه به‌مثابه مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری قابل تحلیل است. فتاوا، بیانیه‌ها، پاسخ‌ها به رسانه‌ها و حتی سکوت‌های معنادار ایشان، در این چارچوب، اعمالی زبانی تلقی می‌شوند که در شرایط بحرانی عراق پس از سال ۲۰۰۳، با هدف هدایت رفتار سیاسی، تحدید خشونت، و نهادسازی سیاسی صورت گرفته‌اند. این گفتارها الزاماً در پی صورت‌بندی یک نظریه کلان نبوده‌اند، بلکه واکنش‌هایی هدفمند به موقعیت‌هایی خاص بوده‌اند که مرجعیت شیعه را در برابر تصمیم‌گیری‌های حساس قرار داده است.

تمایز اساسی این رویکرد با خوانش‌های نظریه‌محور آن است که هرمنوتیک قصد‌گرای اسکینر، از پیش، فرض نمی‌گیرد که کنشگر دارای یک «دستگاه فکری منسجم» است که در طول زمان به‌طور خطی بسط یافته باشد. بلکه امکان می‌دهد که سیاست‌ورزی، واجد نوعی عقلانیت عملی و زمینه‌مند باشد که انسجام آن نه از جنس نظری، بلکه از جنس کارکردی و موقعیتی است. بر این اساس، آنچه در ادبیات پژوهش به‌عنوان «نظریه اراده‌الأمه» بازسازی شده است، در این مقاله نه به‌عنوان قصد صریح کنشگر، بلکه به‌عنوان صورت‌بندی تحلیلی پژوهشگران از مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد.

از منظر روش‌شناختی، این پژوهش با تحلیل گفتارهای سیاسی آیت‌الله سیستانی در پیوند با زمینه تاریخی عراق پس از سقوط رژیم بعث، می‌کوشد نشان دهد که چگونه مرجعیت شیعه از

طریق مداخلات زبانی محدود اما اثرگذار، در فرآیند دولت‌سازی، مشروعیت‌بخشی سیاسی و تحدید نقش دین در قدرت رسمی نقش‌آفرینی کرده است. بدین‌سان، چارچوب نظری اسکینر این امکان را فراهم می‌سازد که سیاست‌ورزی مرجعیت نجف، نه به‌عنوان یک نظریه سیاسی کلاسیک، بلکه به‌مثابه الگویی از کنش سیاسی زمینه‌مند و عمل‌گرایانه فهم شود.

### زمینه تاریخی و سیاسی سیاست‌ورزی مرجعیت نجف پس از ۲۰۰۳

سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳ عراق را با وضعیتی کم‌سابقه از حیث فروپاشی نظم سیاسی، خلأ اقتدار و منازعه بر سر الگوی دولت‌سازی مواجه ساخت. در این شرایط، نه‌تنها نهادهای رسمی دولت از کارکرد افتادند، بلکه چارچوب‌های مشروعیت سیاسی نیز دچار تزلزل شدند. فقدان یک توافق ملی بر سر شکل نظام سیاسی، در کنار مداخله مستقیم نیروهای خارجی و تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی، عراق را به صحنه‌ای از رقابت‌های خشونت‌بار بدل کرد. در چنین زمینه‌ای، مرجعیت شیعه در نجف ناخواسته به یکی از معدود منابع باقی‌مانده مشروعیت اجتماعی تبدیل شد (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

عراق پس از سقوط صدام با چند بحران همزمان مواجه بود:

اول، بحران مشروعیت: حکومت جدید فاقد پایگاه اجتماعی و مشروعیت داخلی بود و تحت سلطه مستقیم نیروهای اشغالگر آمریکایی اداره می‌شد.

دوم، بحران امنیتی: فروپاشی دستگاه امنیتی رژیم بعث و خلأ قدرت، به گسترش گروه‌های مسلح، شبه‌نظامیان و عملیات تروریستی انجامید.

سوم، بحران هویتی: شکاف‌های قومی و مذهبی (شیعه، سنی، کرد) که در دوره صدام سرکوب شده بود، به‌صورت خشونت‌بار نمایان شد.

چهارم، بحران نهادی: نبود نهادهای دموکراتیک کارآمد، فرآیند دولت‌سازی را با چالش مواجه ساخته بود.

در چنین شرایطی، مرجعیت نجف به‌عنوان نهادی تاریخی با پایگاه اجتماعی گسترده در جامعه شیعه عراق، ناخواسته در کانون تحولات سیاسی قرار گرفت. آیت‌الله سیستانی که پیش از این رویکردی محتاطانه و غیرمداخله‌گر در سیاست داشت، ناگزیر شد در قبال تحولات جدید موضع‌گیری کند.

برخلاف دوره‌های پیشین که مرجعیت نجف غالباً رویکردی احتیاط‌گرایانه و غیرمداخله‌گر در

سیاست رسمی اتخاذ می‌کرد، شرایط پس از ۲۰۰۳ این نهاد را در برابر موقعیتی تازه قرار داد: یا کناره‌گیری از عرصه عمومی و واگذاری کامل فرآیند سیاسی به نیروهای خارجی و نخبگان سکولار، یا مداخله محدود و هدایت‌گر برای جلوگیری از فروپاشی اجتماعی و سیاسی. سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را باید در این دوگانه اجباری فهم کرد؛ سیاست‌ورزی‌ای که نه از سر تمایل به اعمال قدرت، بلکه در پاسخ به یک وضعیت بحرانی شکل گرفت (بهرزولک و شفاپی، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

از منظر هرمنوتیک قصدگرای اسکینر، این شرایط تاریخی بخشی جدایی‌ناپذیر از فهم کنش‌های مرجعیت است. گفتارهای سیاسی آیت‌الله سیستانی نه بیان یک نظریه انتزاعی، بلکه واکنش‌هایی زبانی به مسائلی مشخص بودند: اشغال خارجی، فقدان قانون اساسی، خطر جنگ داخلی و بحران مشروعیت. به بیان دیگر، مرجعیت نجف در مقام کنشگری قرار گرفت که می‌کوشید با کمترین مداخله مستقیم، بیشترین تأثیر هنجاری را بر مسیر تحولات سیاسی اعمال کند.

نخستین عرصه بروز این سیاست‌ورزی، مسئله انتقال قدرت و شکل نظام سیاسی بود. در شرایطی که اداره موقت عراق تحت حمایت ایالات متحده در پی تدوین قانون اساسی از بالا و بدون مشارکت واقعی جامعه عراق بود، مرجعیت نجف با تأکید بر لزوم مراجعه به رأی مردم، مداخله‌ای تعیین‌کننده انجام داد. این مداخله نه به صورت ارائه طرحی نهادی، بلکه در قالب تأکید هنجاری بر «حق تعیین سرنوشت ملت عراق» صورت گرفت؛ تأکیدی که مسیر تحولات را به سوی انتخابات و شکل‌گیری نهادهای منتخب سوق داد (الخفاف، ۲۰۰۷: ۷۸).

در مرحله بعد، تشدید خشونت‌های فرقه‌ای، به‌ویژه پس از انفجار حرم امامین عسکریین در سامرا در سال ۲۰۰۶، مرجعیت را با خطر فروپاشی کامل نظم اجتماعی مواجه ساخت. در این مقطع، کنش گفتاری آیت‌الله سیستانی بیش از آنکه متوجه اعمال قدرت سیاسی باشد، ناظر به مهار خشونت و بازتعریف حدود کنش دینی در عرصه عمومی بود. دعوت به خویشنداری، پرهیز از انتقام‌جویی و تأکید بر حرمت جان غیرنظامیان، بخشی از راهبردی بود که هدف آن حفظ حداقلی از همزیستی اجتماعی در شرایط بحران بود.

نکته قابل توجه آن است که این مداخلات همواره با پرهیز آگاهانه از تصدی رسمی قدرت همراه بوده است. آیت‌الله سیستانی نه در پی تشکیل دولت دینی بود و نه در صدد حذف بازیگران سکولار از عرصه سیاست. این رویکرد را می‌توان در چارچوب عقلانیت عملی مرجعیت نجف

تحلیل کرد؛ عقلانیتی که می‌کوشد با حفظ استقلال نهاد دینی، از استحاله آن در ساختار قدرت جلوگیری کند. در این معنا، سیاست‌ورزی مرجعیت نوعی «حضور بدون حکومت» را نمایندگی می‌کند.

در چارچوب رهیافت اسکینر، اهمیت این زمینه تاریخی در آن است که نشان می‌دهد گفتارهای سیاسی آیت‌الله سیستانی چگونه به‌منزله ابزارهایی برای جهت‌دهی به کنش جمعی عمل کرده‌اند. تأکید بر انتخابات، قانون اساسی، وحدت ملی و دولت مدنی، نه بیان یک نظریه از پیش تدوین‌شده، بلکه پاسخی عملی به بحران مشروعیت و ناامنی ساختاری عراق بوده است. این پاسخ‌ها در مجموع، فضایی را فراهم ساختند که در آن امکان دولت‌سازی بدون استقرار یک نظم دینی اقتدارگرا فراهم شود. بدین‌سان، زمینه تاریخی و سیاسی عراق پس از ۲۰۰۳ را باید شرط امکان فهم سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی دانست. بدون توجه به این زمینه، تحلیل اندیشه سیاسی ایشان به مجموعه‌ای از گزاره‌های انتزاعی فروکاسته می‌شود؛ در حالی که درک دقیق این سیاست‌ورزی مستلزم فهم کنش‌هایی است که در دل بحران و با هدف مدیریت‌گذار سیاسی صورت گرفته‌اند.

### تحلیل کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی در چارچوب هرمنوتیک قصدگرا

بر مبنای رهیافت کوئنتین اسکینر، کنش‌های سیاسی را باید نه به‌عنوان بازتاب مستقیم باورهای نظری کنشگر، بلکه به‌مثابه اعمالی زبانی فهم کرد که در موقعیت‌های تاریخی مشخص، با اهداف معین و برای تأثیرگذاری بر رفتار دیگران انجام می‌شوند. از این منظر، فتاوا، بیانیه‌ها و مواضع علنی آیت‌الله سیستانی را نمی‌توان صرفاً گزاره‌هایی فقهی یا اخلاقی تلقی کرد، بلکه باید آن‌ها را مداخلاتی هدفمند در میدان سیاست عراق پس از ۲۰۰۳ دانست. این بخش با تمرکز بر چند کنش گفتاری کلیدی، می‌کوشد نشان دهد که مرجعیت نجف «با گفتن چه چیزهایی، چه کاری انجام داده است».

#### ۱. تأکید بر انتخابات و مراجعه به رأی مردم: کنش گفتاری مشروعیت‌ساز

یکی از نخستین و تعیین‌کننده‌ترین کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی، تأکید مکرر بر ضرورت برگزاری انتخابات عمومی برای تعیین ساختار سیاسی عراق بود. این موضع‌گیری در شرایطی صورت گرفت که نیروهای اشغالگر و برخی نخبگان سیاسی، در پی استقرار ساختاری انتقالی بدون مراجعه مستقیم به رأی مردم بودند. در چارچوب تحلیل اسکینری، این گفتار نه

صرفاً بیان یک ترجیح سیاسی، بلکه کنشی مشروعیت‌ساز بود که هدف آن انتقال منبع مشروعیت از قدرت خارجی به اراده جمعی جامعه عراق به شمار می‌رفت. آیت‌الله سیستانی با پرهیز از ارائه هرگونه طرح نهادی تفصیلی، صرفاً بر اصل «حق مردم در تعیین سرنوشت خود» تأکید کرد. این حداقلی‌گرایی زبانی، امکان اجماع گسترده‌تری را فراهم ساخت و مرجعیت را در جایگاه داور اخلاقی-سیاسی، نه بازیگر قدرت، تثبیت کرد. در این معنا، کنش گفتاری مرجعیت به بازتعریف قواعد بازی سیاسی انجامید، بی‌آنکه مستقیماً در آن مشارکت کند.

### ۲. پرهیز از خشونت فرقه‌ای: کنش گفتاری مهارکننده

پس از تشدید خشونت‌های فرقه‌ای، به‌ویژه در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷، مرجعیت نجف با یکی از بحرانی‌ترین مقاطع تاریخ معاصر عراق مواجه شد. در این دوره، گفتارهای آیت‌الله سیستانی عمدتاً معطوف به دعوت به خویشنداری، حرمت خون مسلمانان و پرهیز از انتقام‌جویی بود. از منظر اسکینر، این مواضع را باید کنش‌های مهارکننده دانست که هدف آن‌ها محدودسازی دامنه کنش‌های خشونت‌بار و جلوگیری از فروپاشی کامل نظم اجتماعی بود. اهمیت این کنش‌های گفتاری در آن است که مرجعیت، به‌جای صدور احکام بسیج‌کننده یا مشروعیت‌بخش به خشونت، آگاهانه نقش بازدارنده را برگزید. این انتخاب زبانی، نشان‌دهنده عقلانیت عملی‌ای است که حفظ جامعه را بر پیروزی یک جریان خاص ترجیح می‌دهد. در این چارچوب، سکوت‌های مقطعی مرجعیت نیز واجد معناست؛ سکوت‌هایی که می‌توان آن‌ها را بخشی از راهبرد مهار تنش و پرهیز از قطبی‌سازی بیشتر تحلیل کرد.

### ۳. حمایت از دولت مدنی: کنش گفتاری تحدید دین در قدرت

یکی دیگر از کنش‌های گفتاری معنادار آیت‌الله سیستانی، حمایت از شکل‌گیری دولتی است که در ادبیات سیاسی عراق با عنوان «دولت مدنی» شناخته می‌شود. این حمایت نه به‌صورت دفاع از سکولاریسم، بلکه در قالب تأکید بر آن صورت گرفت که روحانیت نباید مستقیماً در ساختار قدرت اجرایی ادغام شود. در تحلیل اسکینر، این موضع را می‌توان کنشی برای تحدید نقش دین در قدرت سیاسی دانست، بی‌آنکه به حذف دین از عرصه عمومی بینجامد. در این چارچوب، آیت‌الله سیستانی می‌کوشد مرز میان هدایت اخلاقی-هنجاری و اعمال قدرت نهادی را حفظ کند. گفتارهایی که بر مسئولیت نخبگان منتخب، پاسخ‌گویی دولت و لزوم مبارزه با فساد تأکید دارند، نه بیان یک نظریه حکومتی، بلکه ابزارهایی برای اعمال فشار اخلاقی بر ساختار

قدرت‌اند. این کنش‌های گفتاری، نوعی نظارت غیررسمی اما مؤثر را بر فرآیند دولت‌سازی اعمال کرده‌اند.

#### ۴. نفی اشغالگری: کنش گفتاری حاکمیت‌بخش

کنش گفتاری دیگر آیت‌الله سیستانی، نفی اشغالگری و تأکید بر حاکمیت ملی عراق بود. ایشان از همان آغاز حضور نیروهای آمریکایی در عراق، موضعی صریح علیه اشغال اتخاذ کرد و حاضر به ملاقات با مقامات آمریکایی نشد. این موضع‌گیری، کنشی زبانی بود که هدف آن مشروعیت‌زدایی از حضور خارجی‌ها و تأکید بر حق حاکمیت مردم عراق بود.

#### ۵. تأکید بر وحدت ملی: کنش گفتاری انسجام‌بخش

از دیگر کنش‌های گفتاری مهم آیت‌الله سیستانی، تأکید مکرر بر وحدت ملی و پرهیز از تفرقه‌های قومی و مذهبی بود. در شرایطی که عراق با خطر تجزیه و جنگ داخلی مواجه بود، این گفتارها نقش حیاتی در حفظ انسجام ملی ایفا کردند.

#### ۶. بازاندیشی نظریه «اراده‌الأمه» از منظر کنش گفتاری

در پرتو تحلیل فوق، می‌توان استدلال کرد که آنچه در ادبیات پژوهش با عنوان «نظریه اراده‌الأمه» به آیت‌الله سیستانی نسبت داده می‌شود، بیش از آنکه یک نظریه صریح و مدون باشد، برساخته‌ای تحلیلی از مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری است. مرجعیت نجف هرگز به صورت مستقیم از صورت‌بندی نظری این مفهوم سخن نگفته، اما با تأکید مکرر بر نقش مردم، انتخابات، و حاکمیت ملی، به طور عملی در جهت تقویت این معنا کنش کرده است. از منظر اسکینری، این تمایز اهمیت بنیادین دارد. نسبت‌دادن یک «نظریه سیاسی» به کنشگری که اساساً در پی نظریه‌پردازی نبوده، می‌تواند به نوعی ساده‌سازی تحلیلی بینجامد. در مقابل، فهم سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی به مثابه مجموعه‌ای از کنش‌های زبانی زمینه‌مند، امکان تحلیل دقیق‌تری از عقلانیت عملی مرجعیت و حدود مداخله آن در سیاست را فراهم می‌سازد. کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی نشان می‌دهد که ایشان نه در پی ارائه نظریه‌ای سیاسی بود، بلکه می‌کوشید با حداقل مداخله زبانی، حداکثر تأثیر هنجاری را بر مسیر تحولات سیاسی عراق اعمال کند. این «عقلانیت عملی» مبتنی بر درک دقیق از شرایط تاریخی، محدودیت‌های مرجعیت دینی، و اولویت‌های جامعه عراق بود.

### تحلیل مقایسه‌ای: کنش گفتاری آیت‌الله سیستانی در تقابل با دیگر گفتمان‌ها

برای درک بهتر تمایزات کنش گفتاری آیت‌الله سیستانی، مفید است که آن را با دیگر گفتمان‌های سیاسی حاضر در عراق پس از ۲۰۰۳ مقایسه کنیم. این مقایسه نشان می‌دهد که چگونه مواضع مرجعیت نجف نه در خلاء، بلکه در تعامل و تقابل با گفتمان‌های دیگر شکل گرفته است.

#### ۱. تقابل با گفتمان اشغالگر

نخستین تقابل گفتمانی مرجعیت نجف، با گفتمان نیروهای اشغالگر آمریکایی بود. گفتمان آمریکایی بر مفاهیمی مانند «آزادسازی»، «دموکراسی‌سازی» و «مبارزه با تروریسم» استوار بود و حضور خود در عراق را نه اشغال، بلکه کمک به گذار دموکراتیک تلقی می‌کرد. در مقابل، آیت‌الله سیستانی با اصرار بر واژه «اشغال» و تأکید بر لزوم خروج نیروهای خارجی، گفتمان آمریکایی را به چالش کشید.

#### ۲. تقابل با گفتمان بنیادگرای سلفی

دومین تقابل، با گفتمان بنیادگرای سلفی-تکفیری بود که شیعیان را کافر و مشرک می‌دانست و خشونت علیه آنان را مشروع می‌شمرد. در مقابل این گفتمان خشن و تفرقه‌افکن، آیت‌الله سیستانی گفتمان وحدت و مدارا را پیش کشید.

#### ۳. تقابل با گفتمان قومیت‌گرای کردی

چهارمین تقابل، با گفتمان قومیت‌گرای کردی بود که خواهان خودمختاری گسترده یا حتی استقلال بود. آیت‌الله سیستانی با تأکید بر وحدت عراق و لزوم حفظ تمامیت ارضی این کشور، در برابر گرایش‌های تجزیه‌طلبانه ایستاد.

این تقابل‌های گفتمانی نشان می‌دهد که کنش گفتاری آیت‌الله سیستانی نه در خلاء، بلکه در میدان منازعه گفتمانی شکل گرفته است. ایشان با درک دقیق از تنوع گفتمان‌های حاضر در عراق، مواضعی اتخاذ کرد که هم پاسخگوی بحران‌های فوری بود، هم فضایی برای گفت‌وگوی ملی فراهم می‌ساخت. بر اساس رهیافت اسکینر، این تقابل‌ها بخشی از قصد کنشگر را تشکیل می‌دهند. آیت‌الله سیستانی نه تنها در پی بیان مواضع خود بود، بلکه می‌کوشید گفتمان‌های رقیب

را به چالش بکشد، فضای گفتمانی را تغییر دهد، و مفاهیم جدیدی را وارد عرصه عمومی کند. مفاهیمی مانند «دولت مدنی»، «وحدت ملی»، «حق تعیین سرنوشت» و «مخالفت با اشغال» در تقابل با گفتمان‌های رقیب معنا می‌یافتند.

### دلالت‌های نظری: سیاست‌ورزی به مثابه «حضور بدون حکومت»

تحلیل کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی از منظر هرمنوتیک قصدگرا، الگویی از سیاست‌ورزی دینی را آشکار می‌سازد که می‌توان آن را «حضور بدون حکومت» نامید. این الگو چند دلالت نظری مهم برای مطالعه رابطه دین و سیاست در جوامع مسلمان دارد.

#### ۱. تمایز میان هدایت اخلاقی و اعمال قدرت

نخستین دلالت، تمایز میان هدایت اخلاقی-هنجاری و اعمال قدرت نهادی است. آیت‌الله سیستانی با پرهیز از تصدی مناصب سیاسی، نشان داد که نهاد دینی می‌تواند بدون در اختیار گرفتن قدرت رسمی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر مسیر تحولات سیاسی داشته باشد. این تمایز، بدیل در برابر «دولت سکولار» ارائه می‌دهد.

#### ۲. عقلانیت عملی به جای نظریه‌پردازی انتزاعی

دومین دلالت، اولویت عقلانیت عملی بر نظریه‌پردازی انتزاعی است. سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی نه بر اساس یک نظریه سیاسی از پیش تدوین‌شده، بلکه در پاسخ به مسائل عملی و فوری شکل گرفت. این عقلانیت عملی، انعطاف‌پذیری لازم برای مواجهه با شرایط بحرانی را فراهم می‌ساخت.

#### ۳. تحدید نقش دین در عرصه عمومی

سومین دلالت، امکان تحدید نقش دین در عرصه عمومی بدون حذف کامل آن است. آیت‌الله سیستانی با حمایت از دولت مدنی و تأکید بر انتخابات، نشان داد که دین می‌تواند در عرصه عمومی حضور داشته باشد، بی‌آنکه بر ساختار سیاسی سلطه یابد یا حقوق غیرمذهبی‌ها را نقض کند.

#### ۴. دولت‌سازی پس‌بحران

چهارمین دلالت، نقش نهادهای دینی در دولت‌سازی پس‌بحران است. تجربه عراق نشان

می‌دهد که در شرایط فروپاشی دولت و بحران مشروعیت، نهادهای دینی با پایگاه اجتماعی گسترده می‌توانند نقش حیاتی در تسهیل گذار سیاسی ایفا کنند.

##### ۵. نسبت با سنت فکری نجف

پنجمین دلالت، تداوم و تحول در سنت فکری نجف است. سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را می‌توان هم در تداوم سنت مشروطه‌خواهی نجف (به ویژه میرزای نائینی) فهمید، هم به‌عنوان تحولی در این سنت در مواجهه با شرایط جدید.

##### ۶. مردم سالاری دینی

ششمین دلالت، پیامدهایی برای نظریه دموکراسی است. تجربه عراق نشان می‌دهد که دموکراسی‌سازی در جوامع مسلمان لزوماً نباید از الگوی سکولار غربی پیروی کند. الگوی «حضور بدون حکومت» نشان می‌دهد که دین می‌تواند در فرآیند دموکراتیک مشارکت داشته باشد، بی‌آنکه به استقرار دولت دینی بینجامد. این الگو برای جوامعی که دین بخش مهمی از هویت فرهنگی و اجتماعی است، بدیل جذابی ارائه می‌دهد.

##### نتیجه‌گیری

این پژوهش با اتخاذ رهیافت هرمنوتیک قصدگرای کونتینن اسکینر، کوشید سیاست‌ورزی آیت‌الله سید علی حسینی سیستانی را نه به‌مثابه تجلی یک نظریه سیاسی مدون، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری زمینه‌مند تحلیل کند. برخلاف رویکردهای رایج در ادبیات فقه سیاسی که در پی استخراج یک دستگاه نظری منسجم از مواضع مرجعیت هستند، این مقاله نشان داد که فهم معتبر سیاست‌ورزی مرجعیت نجف مستلزم توجه هم‌زمان به زمینه تاریخی، زبان کنشگر و مقاصد عملی مداخلات سیاسی اوست. تحلیل زمینه تاریخی عراق پس از ۲۰۰۳ نشان داد که مداخلات مرجعیت شیعه در شرایطی صورت گرفت که کشور با خلأ مشروعیت، مداخله خارجی و خطر فروپاشی اجتماعی مواجه بود. در چنین وضعیتی، کنش‌های گفتاری آیت‌الله سیستانی بیش از آنکه ناظر به اعمال قدرت یا صورت‌بندی نظریه‌ای سیاسی باشند، در جهت مدیریت گذار، مهار خشونت و جهت‌دهی هنجاری به فرآیند دولت‌سازی عمل کردند. این کنش‌ها، از تأکید بر انتخابات و مراجعه به رأی مردم گرفته تا دعوت به خویشنداری و حمایت از دولت مدنی، همگی پاسخی عملی به مسائل مشخص تاریخی بودند. بر مبنای تحلیل اسکینری

کنش‌های گفتاری، این مقاله استدلال کرد که نسبت‌دادن «نظریه اراده‌الأمه» به آیت‌الله سیستانی، بیش از آنکه بازتاب قصد صریح کنشگر باشد، حاصل بازسازی تحلیلی پژوهشگران از مجموعه‌ای از مداخلات زبانی است. هرچند این بازسازی می‌تواند از حیث تحلیلی مفید باشد، اما در صورت نادیده‌گرفتن منطق کنشی و زمینه‌مند سیاست‌ورزی مرجعیت، خطر تحمیل انسجام نظری پسینی بر کنش‌های موقعیتی را به همراه دارد. از این منظر، سیاست‌ورزی آیت‌الله سیستانی را باید واجد نوعی عقلانیت عملی دانست که انسجام آن نه نظری، بلکه کارکردی و موقعیتی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مرجعیت نجف با اتخاذ راهبرد «حضور بدون حکومت»، کوشیده است ضمن حفظ استقلال نهاد دینی، در فرآیند دولت‌سازی نقش هدایت‌گر ایفا کند. این راهبرد، امکان هم‌زیستی دین و نظم دموکراتیک را بدون استقرار دولت دینی یا حذف دین از عرصه عمومی فراهم ساخته است. اهمیت این الگو در آن است که نشان می‌دهد کنشگری دینی می‌تواند بدون تصدی قدرت رسمی، تأثیری تعیین‌کننده بر مسیر تحولات سیاسی داشته باشد. در نهایت، نوآوری اصلی این مقاله نه در ارائه تفسیر بدیلی از محتوای اندیشه سیاسی آیت‌الله سیستانی، بلکه در تغییر سطح تحلیل از نظریه به کنش نهفته است. با به‌کارگیری رهیافت اسکینر، این پژوهش پیشنهاد می‌کند که مطالعه اندیشه سیاسی شیعه معاصر، به‌ویژه در مواردی که کنشگر از نظریه‌پردازی صریح پرهیز می‌کند، نیازمند چارچوب‌هایی است که عقلانیت عملی و زمینه‌مند کنش را در مرکز تحلیل قرار دهند. این رویکرد می‌تواند افق‌های تازه‌ای را برای پژوهش‌های تطبیقی در حوزه اندیشه سیاسی شیعه و نسبت دین و سیاست در جوامع مسلمان بگشاید.

## فهرست منابع:

- اسکینر، ق. (۱۳۹۳). بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن (جلد ۱: رنسانس؛ جلد ۲: عصر دین‌پیرایی). ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر آگاه.
- اسکینر، ق. (۱۳۹۳). بینش‌های علم سیاست: جلد اول، در باب روش (Visions of Politics, Vol. 1: Regarding Method). ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.
- بهروزلک، غلامرضا و امان‌الله شفایی، (۱۳۹۲)، نقش امام موسی صدر و آیت‌الله سیستانی در انسجام سیاسی جامعه چند فرهنگی لبنان و عراق. علوم سیاسی، شماره ۶۳.
- جعفریان، رسول، (۱۳۹۶). تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی. قم: نشر مورخ.
- حاجی‌یوسفی، امیر محمد و ابوالقاسم عارف‌نژاد، (۱۳۹۰)، نشانه‌شناسی گفتمان اسلام سیاسی و مردم‌سالار آیت‌الله سیستانی. پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره چهارم.
- خَاف، حامد، (۲۰۰۷). النصوص الصادرة عن سماحة السيد السيستاني في المسألة العراقية. بیروت: دار المؤرخ العربی.
- فراستی، عبدالوهاب، (۱۳۹۴). آیت‌الله سیستانی و نظریه اراده‌الأمه. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۶۸.
- فیرحی، داوود، (۱۳۸۳). نظریه دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی.
- فیرحی، داوود، (۱۳۹۲). فقه و سیاست در ایران معاصر: فقه، دولت و دموکراسی دینی. تهران: نشر نی.
- قاسمی، فرج‌الله، (۱۳۸۸). مرجعیت و سیاست در عراق پس از اشغال؛ با تأکید بر اندیشه آیت‌الله سیستانی. علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۵.
- کاتب، ا. (۱۳۸۴). تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری إلى ولاية الفقيه. قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية.
- کاظمی، سید آصف (۱۳۹۵). رفتار سیاسی آیت‌الله سیستانی (با تأکید بر وحدت و نفی اشغالگری). دوفصلنامه مطالعات تاریخی امت اسلامی، ۲(۳)، ۶۵-۸۴.
- Abdul-Jabar, F. (2013). The Shiite movement in Iraq. London, UK: Saqi Books.

Cole, J. (2014). *The new Arabs: How the millennial generation is changing the Middle East*. New York, NY: Simon & Schuster.

Nasr, V. (2006). *The Shia revival: How conflicts within Islam will shape the future*. New York, NY: W. W. Norton.

Qassir, K. (2011). *Al-marja'iyya al-shi'iyya wa bina' al-dawla fi al-'Iraq ba'd 2003* [The Shia marja'iyya and state-building in post-2003 Iraq]. Beirut, Lebanon: Al-Markaz al-Arabi lil-Abhath wa Dirasat al-Siyasat.

Skinner, Q. (2002). *Visions of politics: Volume 1: Regarding method*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Skinner, Q. (2002). *Visions of politics: Volume 2: Renaissance virtues*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.